

# آینه پژوهش

سال سی و چهارم، شماره دوم  
خرداد و تیر ۱۴۰۲ ISSN: 1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و  
اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۰

دوماهنامه پژوهش  
آینه پژوهش  
سال سی و چهارم، شماره دوم  
خرداد و تیر ۱۴۰۲

## Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.34, No.2 Apr - May 2023

A bi-monthly journal exclusively  
review & information dissemination

200

dedicated to book critique, book  
in the field of Islamic culture

روایت یک تجربه شیرین | از اینجا و آنجا به مناسبت دویستمین شماره |  
تحلیلی بر پژوهش حوزوی معاصر | آینه داری | «خرق عادت» در «آینه»؛ به  
شادمانگی انتشار دویستمین شماره مجله آینه پژوهش | «ای کاش  
دستش بریده بود و کتاب را خراب نمی‌کرد» | چاپ نوشت (۷) | «بگاہ  
خوردن» یا «بگاہ خوردن»؟ | سخن از عشق در مجلس یحیای برمکی |  
یادداشت‌های شاهنامه (۵) | نسخه خوانی (۳۴) | نوشتگان (۱) |  
تصحیح انتقادی یا تزیین انتفاعی؟ | رباعیات اسیر شهرستانی در دیوان  
خاقانی | روان‌شناسی اخلاق و چالش‌های تازه | نکته، حاشیه، یادداشت

آسان آسان از ربیض مسلمانی کی توان بیرون آوردن  
پایوست آینه پژوهش | فارسیات استفتاءات موجود در کتاب الحوادث و النوازل و الوقعات  
از احمد بن موسی کشی (متوفای ۵۵هـ)

محمدرضا مهملوی زان احمد  
و ایلچی رسول حقیر سلمان جوینا  
خوآنوش احمد محمدحسین  
حکیم احمد حبیب  
محمد عمادی خاوری  
موسوی عمادی  
قائم نقاشی  
عظائی نظری  
سیدحسین اسدعلی اردکانی

پرتال  
دوماهنامه  
آینه پژوهش  
Jap.isca.ac.ir



# «خَرَقِ عَادَتِ» دَر «آینه»

جویا جهان‌بخش

| ۱۰۹-۹۳ |

به شادمانگی انتشارِ  
دویستمین شماره  
مجله آینه پژوهش



مکتبِ عشقِ بماناد و همین حُجرهٔ عِلْم که در او بود اگر کسبِ کمالی گردیم!  
مَجَلَّهٔ آینهٔ پژوهش، سی و چهارساله شد و اکنون که این سیاهی بر سپیدی می‌دود، آینهٔ پژوهش  
در آستانهٔ انتشارِ دویستمین شماره‌اش قرار گرفته است... **فُرُخ و فَرَحُنْدَه باد!**

سی و چهارسالگی آینهٔ پژوهش، افکارِ بسیار و خواطری شماری را در ذهن و ضمیرم برمی‌انگیزد.  
سی و چهارسالگی آینهٔ پژوهش، یعنی: سی و اند سال آشنائی ام با این مجلهٔ سپری شده است. در  
این سی و اند سال، مقالات و مقولات بسیاری را در آینهٔ پژوهش خوانده‌ام. از آن اثرها پذیرفته‌ام.  
سال‌ها خود با آن همکاری کرده‌ام. حتی در صدمین شماره‌اش، آن هم از پس سال‌ها همکاری  
قلمی، یادداشتِ فَرَحْبادی رقم زده‌ام؛ و اینک، آن صد به دویست رسیده است و خدای را سپاس  
می‌گزارم که هنوز از نِعَمَتِ حیاتِ برخوردارم و سعادت دارم تا بار دیگر به همهٔ کوشندگان راه انتشار  
این گرامی‌نامهٔ گرامند **فَرُخ** باده و **دَسْتُ** مریزاده بگویم... و **أَمَّا**، آیا آینهٔ پژوهش به شمارهٔ  
سیصدم هم خواهد رسید؟... و آیا در آن فَرَحُنْدَه روز دل‌فروز من نیز هم‌چنان در زئی‌اُخیا خواهم  
بود تا دگر باره از حصول چنین توفیقی شاد کام گردم؟... خُدا می‌داند و بَس.

زَوَانِ مَسْعُودِ سَعْدِ سَلْمَانِ آرمیده باد! که چه نیکو سروده است:

اِمْرُوز بَر یَقِینِ و گُمائِمِ زِ عُمْرِ خَویِش دَانِمِ که چِنْد رَفْتِ و نَدَانِمِ که چِنْد مَانْد!  
و این سُخَنِ مَسْعُودِ سَعْدِ، حَسْبِ حَالِ هَمَّهٔ مَاسْت!  
و اِنْگَهی،

این جِهَانِ آینه و هَسْتِیِ ما نَقْشِ و نِگارِ نَقْشِ دَرِ آینهٔ آخِرِ چِه قَدَرِ خَواهد مَانْد؟!۲!

\* \* \*

آن سال‌ها که با آینهٔ پژوهش آشنا شدم و به خیلِ خوانندگانش پیوستم، دانش‌آموزِ دورهٔ  
دبیرستان بودم. "مَجَلَّهٔ خوانیِ حرفه‌ای" را - اگر از بُنِ چُنینِ تَعْبیری بجا و سزا باشد! - از سالیان  
قبل از آن، و از اواخرِ دورهٔ دبستان و اوایلِ دورهٔ راهنمایی، آغازیده بودم؛ با شماره‌های پراگنده‌ای  
از راهنمایِ کتاب و بررسی‌های تاریخی و چُنْد مَجَلَّهٔ وَزینِ دیگرِ بازماندهٔ از پیش از اِنْقِلابِ که در  
ماترکِ مرحومِ پَدَر - طابِ ثَراه - و این‌جا و آن‌جا به دَسْتِم افتاده بود، و سپس تَر با خَریداریِ مُرْتَبِ  
مَجَلَّهٔ آینه و تَشْرِی دَانِش و باستان‌شناسی و تاریخ و مَعَارِف و چیست‌ا (که البته پَسانِ تَر این یکی

۱. اصل بیت، از استاد شَهْرِبَارِ تَبْرِیزی است - تَعَمَّدهٔ اللهُ بِرَحْمَتِهِ -، و البته آن‌جا از «سِیَهٔ حُجرهٔ عَم» سُخَنِ  
رفته است، و مُتَنابِیبِ با فُضایِ عَزَلِ اُسْتادِ نِیز، هَمَانِ است که او گفته است، و مُتَنابِیبِ مَقَالِ ما، هَمِینِ که  
ما آوردیم.  
۲. صائِبِ تَبْرِیزی.

رازها کردم)، و چند مجله دیگر؛ از جمله، مجله فرّوهر رزْدُشتیان (که این یکی، گهگاه، و آن هم اغلب در سفر به تهران دستیاب می‌شد) و نیز مجلات کیهان فرهنگی و آدستان و سوره و گاهی دنیای سخن و آینه. پسانِ تریکِ علی دهباشی نیز اضافه شد (همان که بعدها بخارا جایگزین آن گردید)... تئسنه تحصیل ایران شناسی و ایران نامه‌ی طبع پنگه دنیا هم بودم؛ ولی دست ما کوتاه و حرما بر نخیل!... تنها یک بار زنده یاد احمد میرعلائی یک شماره از مجله ایران شناسی را - که گویا از برای بعضی دوستانش به نشانی او واصل می‌شد؛ و نمی‌دانم چرا این یکی اضافه آمده بود! - به من هدیه کرد. آن تک شماره چه هدیه‌ی عزیزی بود و چه مایه گرمی اش می‌داشتیم در آن سال‌های عدم دسترس به راه‌های ارتباطی و کتابخانه‌های غنی و بسیاری چیزهای دیگر (که هنوز هم گمابیش نداریم و لافل در دسترس امثال من نیست)!

باری، آینه پژوهش، مجله‌ای شسته‌رفته و جدی، و به ویژه در نظر اولی، تا اندازه‌ای از روی نشر دینش گزته برداری شده می‌نمود و تداعیگر آن بود؛ ولی بی‌تعارف تر بگویم: از نشر دینش قدری خودمانی‌تر بود و باصفا تر. نشر دینش، هرچند به ویژه راجع به علائق آن سال‌های من مقالات بیشتری داشت، لختی خشک و عصافورث داده و اخیاناً عبوس به نظر می‌رسید و درست مانند رفتار نیشبه سرد و رسمی بعضی گردانندگانش، توگویی همواره فاصله خود را با خواننده حفظ می‌کرد!... بعدها که با سردبیر آرمند و مهربان آینه پژوهش - دام‌علاه - آشنا و آشنا تر شدیم، دینشتم که آن خصلت گرمی و گیرائی مجله و بی‌رنگاری آینه‌اش، تا حدود زیادی، بازتاب روحیات بی‌تکلف طلبگی و صفای بی‌تصلف همین سردبیر و دیگر گردانندگان آینه بوده است. زهی صفای درویشانه عالم طلبگی که در لاف و گزاف و پشم و گلاه صوفی‌وشان گران جان مُرید خرقه و خانقاه یافت نمی‌شود!

زطل گرانم ده ای مُرید خرابات! شادی شخی که خانقاه نداد!

بی‌جا نخواهد بود اگر عرض کنم: همین مجله آینه پژوهش، یکی از دریچه‌های اصلی آشنائی داعی شد با عوالم حوزوی و طلبگی، و از چشم اندازه همین آینه پژوهش بود که تکاپوی گزَم روانه طالب علمان جست و جوگر کوشا و پژوهشیان زبردست پویای حوزه علمیه قم را - صینت عن الحدّثان - به نظاره می‌نسیستم، و چون سالیانی چند بود که خود سردر عالم عوایص خوانش متن‌های گهن و باریکی‌های تصحیح کتب قدیم (خاصه شاهنامه‌ی حکیم فردوسی) فرور برده بودم، از این که می‌دیدم - آخوند‌ها - این اندازه به مواریث مکتوب گدشتگان فرهنگ آفرینان اعینا می‌نمایند و در گره‌گشایی از دشواری‌های متون توغل دارند و در مقالات گوناگون این مجله، پیوسته از نسخه و نسخه‌بدل و خوب و بد تصحیح‌ها و ضعف و قوت تحقیق‌ها سخن می‌رود، بی‌اندازه به وجد می‌آمدم و جهانی تازه و خیال‌انگیز و فضائی پراز گنج‌کاوی و کار و کوشائی پیش

چشمِ مَصَوَّر می‌شُد که پنداری اِمْتِدَادِ حَیَاتِ پُرْتِگاپویِ هَمَانِ فَرَهَنگِ آفَرینانِ دیرینه‌روز بود. اَزْخُدَا پَنهَانِ نِیست؛ بَگْذَارید اَزْشُمَا هَم پَنهَانِ نَبَاشَد که هَمین فُضَا یِ پُرشورِ بَانْشَاطی که دَر پُژوهِشِ هَا یِ حوزویِ چَهره می‌نمود و آینهٔ پُژوهِشِ نِیْز آن را بَا حِرَازتیِ شُورِ اَنگِیزِ آینگی می‌گردد، و اَنگَاه، عُمُق و مَتَانَت و دِقَّت و بَصِیرَتی که دَر بَسِیاریِ اَز نِوِشْتارِ هَا یِ حوزویانِ خَامِه فَرَسَا دَر هَمینِ آینه می‌دیدم، یکی اَز عَوَامِلِ اَصْلِیِ گَراییدَنَم شُد بَه تَخْصِیلِ عُلُومِ قَدِیمِه دَر حوزِه هَا یِ عِلْمِیَّه و اَز دَسْت نِهَادِنِ سَر رِشْتَه تَخْصِیلِ دَر دَانِشْگَاه و باقیِ قُضَا یَا... اَلْبَتَّه بَعْدَ هَا دَانِیْسْتَم دَر دَاوَریِ هَا یِ خُود لَخْتی بَه حَظَرَفْتِه اَم!... چه، آینهٔ پُژوهِشِ، آینهٔ «پُژوهِشِ» بود، و فَقَط بَخْشِ پُژوهِشِ یِ پُویَا یِ هُوَیَّتِ حوزِه و شَخْصِیَّتِ حوزویانِ را آینگی می‌گردد، نَه هَمَه جَوَانِبِ آن را. اَز دِیگَر سُو، نِوِشْتِه هَا یِ اَمَثَالِ اُسْتَادِ عِلْمِه زنده‌یادِ مُحَمَّدِ رِضَا حَکِیمِی - رِضْوَانِ اللّهِ تَعَالَى عَلَیْه - هَم که دَر آن سَال هَا قَلَمْشِ ذِهن و دِلِ مَرَا سَخْت بَه خُود گَشِیدِه بود و پَسَانِ تَر دَانِیْسْتَم سَر دَبِیرِ آینهٔ پُژوهِشِ و شُماریِ اَز نِویسندگانِ آن گرامی‌نامه نِیْز گَم و بَیْشِ دَر طَیْفِ مَجْدُوبَانِ قَلَمِ شُورِ آفَرینِ و اَندِیشَهٔ پُرشورِ حَمَاسِیِ او جَائِ دَارند، اَن‌گَونِه که بَعْدَ هَا پَی بُرْدَم، بَیْشْتَر کِ رَاوِیِ حَمَاسَه هُ بود تا هِ تَارِیخِ هِ، و حِکَا یَتَنگَرِه اَرْمَانِ هُ بود تا و اِقْعِیَّتِ هُ. اَنچه اینانِ رِوَا یَتِ می‌گَرْدند و بَسِی بَیْشِ اَز اینِ هَا، دَر حوزِه هَا بود و هَسْت؛ و لی هَمَهٔ اَنچه دَر حوزِه هَا بود و هَسْت، اینِ هَا نَبُود و نِیست!... بَمَا نَد که مَن بَنْدِه اَز رَا هِی که اَمْدِه اَم پَشِیمَانِ نِیْسْتَم و بَه هَمینِ زَاوِیَه نِشِینیِ دَر کُویِ اَهْلِ عِلْمِ حُرْسَنْدَم.

مَنْ این مقام به دُنیا و اَخْرَتِ نَدِهَم اَگَر چه دَر پَیْمِ افْتَنَدِ هَر دَمِ اَنْجَمْنی ۴

لیک‌گُدامِ رَا هِ دَر اَز اَسْت که نَتوانِ بَصِیرانه تَر و بَا اَمادگیِ بَیْشْتَریِ دَر آن پَائِ نِهاد؟ و کُدامِ کَارِ سُو دَبْخِشِ اَسْت که نَتوانِ بَا گَم و کَاسْتیِ هَا یِ زِبانِ آفَرینِ گَمْتَریِ بَدانِ دَسْتِ یَا زِید؟... «فِیَا لَیْتِ الشَّبَابِ یَعُوذُ یَوْمًا...».

بَارِی! عَرَضِ اینِ بود که بَا مِثَالِ عِینِی، نِوع و مِیزانِ تَأْثِیرِ گُذَارِیِ مَجَلَّه اِیِ چُونِ آینهٔ پُژوهِشِ رَا بَرِ ذِهنِ و زَبانِ و فِکْر و فَرَهَنگِ خِوَانْدِگانِشِ فَرَا نِمایِم و اَز بَرایِ اینِ مَنظُور، نِمونِه اِیِ زُو دِیَابِ تَر و دَمِ دَسْتِ تَر اَز خُودَم نِیَا فْتَم!

بِرَاسْتیِ بَر صَفْحَاتِ آینهٔ پُژوهِشِ جَلُوه هَائِیِ اَز بَارِیکِ بَیْنِیِ عِلْمِیِ و رِوِشَنِ نِگَرِیِ فَرَهَنگیِ نِمودارِ بود که بی‌گَمَانِ هَر دَانِشِ خِوَاهِ بِی عَرَضِیِ رَا بَه خُود می‌گَشِید و زَبَانْشِ رَا بَه تَبْجِیلِ و تَخْسِینِ بَا زِمی گُشُود: اَز نِوِشْتارِ هَا یِ اِنْتِقادِیِ بَسِیَارِ شَرِیفِ و مُتَخَلِّقانه و دَر عِینِ حَالِ دَقِیقِ و مُحَقِّقانهٔ فَقِیهِ نَزِیَهٔ، اُسْتَادِ آیهٔ اللّهِ حَاجِ شَیْخِ رِضَا مُحْتَارِی - اَعَزَّهٗ اللّهُ تَعَالَى و اَجْرَلْ لَهٗ اَلْمَثُوبَهٗ و اَلْاَجْر -، که بَه هَمَهٔ مَامِیِ اَمُوزانید هِ بَیْشْتَر دَقَّتِ گُنِیم هِ و دَر کَارِ عِلْمِ و تَحْقِیقِ، سَهْلِ اَنْگَارِیِ و اِهْمَالِ رَا مَنوع و مَحْظُورِ شُماریِم و تُو گُویِ دَر نِضَاعِیْفِ نِوِشْتارِشِ هَمواره هِ سِیمایِ فَرَزانگانِ هِ سَلَفِ صَالِحِ - رِضْوَانِ اللّهِ

تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - مُتَجَلَّى بُوَد، تَا مَقَالَاتِ چَابُکِ وَ دَلْخَوَاهِ وَ رُوَشَنُگَرِ دَانِشُومَنْدِ نَبِيَّهٖ، اُسْتَادِ مُحَمَّدِ إِسْفَنْدِيَارِي - سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى وَ وَقَفَّهُ لِكُلِّ حَيْرٍ، كِه بَا صَبْرٍ وَ حَوْصَلَهٔ دَسْتِ خَوَانْدَهٔ رَا مِي گِرِفْت وَ دَر دَهْلِيْزَهَايِ دُورِ وَ دَر اَز وَ كُوِي وَ بَرَزْنِ جِهَانِ رَنُگَا رَنُگِ - كِتَابِ پَزُوَهِي - بَه گَرْدِشِ مِي بُرَد وَ جَانِ اَوْرَا اَز لَدَّتِ دَانَائِي سِيرَابِ وَ سَرشَارِ مِي سَاخْت. ... دَوِي اَلْحَقُوْقِ دَر اَيْنِ بَابِ بَسِيَا رَنْدِ وَ پُرشُمَارِ - اَجْرَلِ اللهُ لَهُمُ الْاَجْرَ وَ التَّوَابِ -؛ وَ بَهْتَرَانِ اسْتِ تَا عِنَانِ بَكْرِدَانِمِ؛ وَرَنَه، سَخْنِ بَسِي دَر اَز تَر اَز اَن مِي شَوَد كِه دَر شُمَارَهٔ دَوِي سَتُمِ اَيْنَهٔ پَزُوَهَشِ تَوَانَدِ كُنْجِيْدَا! ...

\* \* \*

بَعْدَهَا سَعَادَتِ نُوِشْتَنِ دَر اَيْنَهٔ پَزُوَهَشِ وَ هَم قَلَمِي بَا اَيْنَهٔ گَرْدَانَانِ نَصِيْبِمِ شُد كِه بَخْتِي بُلُنْدِ بُوَد وَ تَوْفِيْقِي اَرَجَمَنْدِ؛ وَ اَيْنِ كَامْگَارِي تَا هَمِيْنِ اِمْرُوز كِه بَثْقَرِيْبِ جُز اَيْنَهٔ پَزُوَهَشِ دَر هِيْجِ مَجَلَهٔ دِيْگَرِي چِيْزِي نَمِي نُوِيْسِمِ، اِدَامَهٔ دَاشْتَهٔ اسْتِ. اَيْنِ هَم كِه عُمْدَهٔ چِيْزِي نُوِيْسِي دَاعِي بَه اَيْنَهٔ پَزُوَهَشِ اِحْتِيْصَا صِ يَافْتَهٔ اسْتِ، بِيْشِ اَز اَن كِه مَحْصُوْلِ تَعَمُّدِ وَ بَر نَامَهٔ رِيْزِي پِيْشَا پِيْشِ بَاشَد، حَاصِلِ حُسْنِ تَفَاهُمِ وَ تَعَامُلِ دِلْپِزِي اَيْنَهٔ گَرْدَانَانِ بُوَدَهٔ اسْتِ بَا مَن بَنْدَهٔ؛ كِه اَز بَخْتِ خُوشِ رُوزِي اَيْنِ سَبْقِ خُوشِ گَرْدِيْدَهٔ!

صَاحِبِ اَيْنِ قَلَمِ تَا بَه حَالِ بَا مَجَلَاتِ گُونا گُوني هَمْكَارِي دَاشْتَهٔ وَ حَتِّي يَكْ چِنْدِ كَارْمَنْدِي كِي اَز مَجَلَاتِ فَرَهَنْگِي وَ تَرَاثِي بُوَدَهٔ اسْتِ وَ اَز بِيْشِيْنَهٔ اَيْنِ هَمْكَارِي هَا وَ اَز مُونِ هَا نِيْزِي يَادَمَانِ هَا وَ خَا طِرَاتِ خُوشِ وَ دِلْگَشِي دَارَد. ... دُور اَز اِنْتِيْظَارِ نِيْسْتِ كِه اِنْطِبَاعِ خَا طِرِ مَن اَز اَيْنِ هَمْكَارِي هَايِ لُونا لُونِ بَسِيَا رِ مَتَفَاوَتِ بُوَدَهٔ بَاشَد. طَبْعًا اَز هَمْكَارِي هَر چِنْدِ كُوتَا هٔ مَدَّتِ بَا مَجَلَهٔ كَلْچَر خِ اُسْتَادِ دَكْتَرِ سَيِّدِ عَلِي مَوْسَوِي گَر مَارُودِي - كِه اَز بِنِ چِيْزِي نُوِيْسِي چِدِي رَا دَر مَطْبُوعَاتِ، اَز هَمَانِ جَا اَمَاز كَرْدَم - خَا طِرَهٔ خُوشْتَرِي دَارَمِ تَا فُلَانِ مَجَلَهٔ اِي كِه اَز بِنْدِ وَ تَاسِيْسِشِ دِيْر زَمَانِي دَر خِدْمَتِشِ بُوْدَمِ وَ زَمَانِي كِه كَشْتِيْبَانِ رَا سِيَا سَتِي دِيْگَر اَمْدَهٔ وَ بِنَا گُزِي رُودَا عِشِ گَرْدَم، زِيْر كَبِ مِي خَوَانْدَم: «يَا رَب! مَبَادِ كَسِ رَا مَحْدُوْمِ بِي عِيْنَايْتِ! ... وَ اَنگَهِي، اَيْنَهٔ پَزُوَهَشِ، اَز مَعْدُودِ مَجَلَاتِي اسْتِ كِه زَمِيْنَهٔ هَمْكَارِي پَا يِدَارِ بَا اَن فَرَاهَمِ بُوَدَهٔ اسْتِ وَ كَارِ بَا گَرْدَانْدِگَانِشِ، بِيْشِ اَز مُنَاسَبَاتِ رَسْمِي، بَا هَمْدِلِي وَ رِفَاقَتِ - پِيْشِ رَفْتَهٔ اسْتِ.

وَ قْتِي اَز هَمْكَارِي پَا يِدَارِ وَ رِفَاقَتِ - بَا اَيْنَهٔ گَرْدَانَانِ سَخْنِ مِي گُويْمِ، بِالطَّبْعِ مَقْصُودِ مِ اَيْنِ نِيْسْتِ كِه اَيْنَهٔ پَزُوَهَشِ هَر اَچَهٔ رَا مَن نُوِشْتَهٔ اَمِ چَا پِ كَرْدَهٔ اسْتِ، يَا مَن هَر چَهٔ خُواسْتَهٔ اَمِ دَر اَيْنَهٔ پَزُوَهَشِ نُوِشْتَهٔ اَمِ. ... حَيْرِ! چُنِيْنِ نَبُوْدَهٔ اسْتِ! وَ اِي بَسَا نَبَا يِدِ هَمِ چُنِيْنِ بَاشَد! ... بَه هَر رُوي، اَيْنَهٔ پَزُوَهَشِ نِيْزِ قُواعِدِي وَ يَزَهٔ دَاشْتَهٔ اسْتِ وَ دَارَدِ وَ چَار چُوبِ هَائِي خَاصِ كِه «رِفَاقَتِ - هَر گُزِ بَهَانَهٔ مَقْبُولِي بَرَايِ - شَكْسْتَنِ - هَمِشَانِ نِيْسْتِ؛ وَ نَبَا يِدِ بَاشَد. ... اَفْزُونِ بَر اَيْنِ، دَر زَنْدِگِي بَسْر، دَر هَمَهٔ جَا، وَ بَخْصُوصِ - اَيْنِ جَا، - مَصَالِحِي مَلْحُوظِ اسْتِ كِه لُزُومِ مُرَاعَا تِ اَن هَا گَا هٔ اَز حَدِّ قُواعِدِ مَرْسُومِ يَا پَسَنْدِ هَايِ شَخْصِي نِيْزِ فَرَا تَر مِي رُود. ... عَلِي اَيِّ حَالِ، بَعْضِ مَقَالَاتِ دَاعِي نِيْزِ مِثْلِ بَسِيَا رِي اَز نُوِيْسَنْدِگَانِ دِيْگَرِ،

مُناسِبِ چاپ در آینه پژوهش تشخیص داده نشده و از سوی سردبیر رد شده است؛ هرچند خودم و بعضی خوانندگان دیگر، آن نوشتارها را، لایق چاپ و نشر دانسته بوده باشیم... نمونه را، مقالتی نوشته بودم در تقدیر گفتاری از یکی از تجدید نظر طلبان مذهبی که تتبع ناتمام و شیوه ماجراجویانه نافرجام اورا در مواجهه با تاریخ و حدیث اسلامی بر آفتاب می آفگند. سردبیر آینه پژوهش، با احترام آن مقاله را بازپس داد و از انتشارش در آینه سر باز زد، زیرا از بُن - به تصریح خود - ورود در چنان معارکی را به مصلحت حوزه علمیه نمی دانست و معتقد بود حوزه، در سال های پیش، از درآویختن با فلان و بهمان زبان ها کرده است و این مقاله نیز بدان طریق رهسپار است!... شما که غریبه نیستید! این را هم بگویم که اگرچه مقاله را با احترام بازپس دادند، سردبیر بر سر آن لحنی هم با من درشتی مشفقانه گرد و چنان عتاب نمود که اگر نازک دل می بودم لابد سخت می رنجیدم!... شاید هم اندکی رنجیدم! و از همین روی بر فور مقاله را بردم و جای دیگر به چاپ سپردم!! از قضا بعضی هم آن را بسیار پسندیدند و حتی استاد مختاری - دامِ افضالُه - تصریح کرد که: فلانی! این بهترین مقاله ایست که تاکنون نوشته ای! (و من این سخن را حمل بر مدح آن مقاله کردم؛ لیک شما می توانید دم سایر مقالاتم بشمارید!؛ و صد البته در این داوری مختارید!!)... مقالتی دیگر نوشته بودم درباره بعضی اقوال ناستوار و ناهموار منقول از یکی از ناموران پهنه مغنویت و سلوک و مُتصدیان مَرَجِعیت و افتاء. با این که در آن جسارتی صورت نبسته بود، انتشار آن مقاله هم از سوی سردبیر به مصلحت آینه پژوهش و فضای آن روز اجتماع - خاصه در قم - دانسته نشد. من هم البته از پای ننشستم. آن مقاله در جای دیگر چاپ شد و مورد اقبال بی اندازه هم واقع شد؛ و از جمله، سردبیر آینه پژوهش هم که با اَصْلِ مدعی راقم در آن مقاله مخالفتی نداشت، به تصریح خویش، چند نسخه از همان مقاله را فراهم آورد و شخصاً به بعضی زعمای فرهنگی حوزه علمیه قم داد تا ببینند و بخوانند و بدانند و بهتر از پیش در آنچه در پیرامونشان می رود فرو بنگرند!

آری! تعارض مصالح و ناسازی اَهم و مهم، و افزون بر آن، اِختلافِ نظروناهم سویی در مصلحت دیدها، همواره هست و اُمری است طبیعی؛ و این با همکاری پایدار و با آن رفاقتِ مذكور در کار که آینه گردانان هوشمندانه در غالب اوقات زمینه اش را مهیا داشته اند، هیچ منافاتی ندارد.

در جهان ما و در پهنه حیات اجتماعی، هیچ انسان و نهاد خردمندی با مصلحت اندیشی بیگانه نیست. آینه پژوهش نیز، لیک مصلحت بینی و عافیت جویی به معنای سوداگرانه اش و به نحوی که حقایق بلند و آرجمند را پیش پای منافع شخصی دَبج کند - تا آن جا که من می دانم - در کار و بار و آیین آینه گردانان جایی ندارد... یکی از محاسن آینه پژوهش که مایه تَقْویت و توسعه زمینه همکاری پایدار با این مجله بوده است، حرّیتِ سردبیر و بی پروائی اوست در برابر بسیاری از آن چیزها که دیگران مراعات آن را مصلحت خویش می دانند و نقض آن را خطر کردن و مایه تشویش می شمارند و به هزار و یک بهانه خود را از اَفْتِحام در آن سبک دوش می گردانند. آینه گردانان، در



أَعْلَبِ أَوْقَاتٍ وَمَوَارِدٍ، تَأْنِجَاكَ مَقْدُورِشَان بَاشُد، رَاه رَابِرَانْدِيشِه وَ قَلَمِ كَسِي نَمِي بَنْدَنْد وَ حَتِّي دَر نَشْرِ اَقْوَالِ وَ آرَاءِ مُخَالِفِ پَسَنْدِ خُوبِش نِيَز سَمَاحَتِ وَ سَعَةِ صَدْرِ نِشَان مِي دِهَنْد. دَر اَلْتِزَامِ بِه نَشْرِ حَقَائِقِ وَ تَمَهِيدِ تَضَاوُبِ آرَاءِ، اَكْرَجِه هِيچْگَاهِ اَز مُخَاطَرَتِ خَالِي نِيَسْت، قَدَمِي رَا سِخِ دَارَنْد وَ اَز اِنْتِشَارِ نَقْدِ هَايِ رُوشَنگَرَانِه اَي هَم كِه بِه مَذَاقِ بَعْضِ مُتَنَقِّذَانِ خُوش نَمِي آيَد، اَز بَرَايِ جَلْبِ نَظَرِ اَن مَسْتَكْرِهَانِ، تَن نَمِي زَنْد.

اَز خُودِ مَن مَقَالَاتِي دَر آيْنِه پَزُو هَشِ چَپِ شُدِه اسْت كِه بَر نَقْدِ اَثَارِ دُوسْتَانِ يَا هَمكارانِ آيْنِه گَرْدَانانِ اِسْتِمَالِ دَاشْتِه يَا حَتِّي ايشان رَا بَا اِسْتِكْرَاهِ وَ سَرگِرَانِيِ بَعْضِ بَالَانِشِينانِ گِرَانِ سَايِه مُوَاجِه مِي سَاخْتِه اسْت، لِيكِ هِيچِيكِ اَز اَيْنِ عَوَامِلِ، بَاعْتِ نِيَا مَدِه اسْت تَا آيْنِه گَرْدَانانِ، عَافِيَتِ جُويَانِه دَانِشِ وَ اَزادگِيِ وَ دِينِ وَ مَرْوَتِ رَا بِه كِنَارِي نِهَنْد وَ خُوش آيِنْدِ اَيْنِ وَ اَن رَا بَر مَصَالِحِ رَاسْتِينِي كِه تَشْخِيصِ مِي گَرْدِه اَنْد، مَقْدَمِ دَارَنْد. ... جَزَاهُمْ اللهُ تَعَالَى خَيْرِ جَزَاءِ الْمُحْسِنِينَ!

\*\*\*

اَز مُخَاطَرَتِ كُفْتِيم... هَر كَارِي، خَاصَه كَارِ هَايِ فَرهَنْگِيِ اَصِيلِ وَ مُمْتَدِّ وَ مَانْدِگَارِ، دَر زَمَانِه اَي كِه «زِ مَنْجَبِيْقِ فَلَکِ سَنگِ فِتْنِه مِي بَارَد»، پُر مُخَاطَرَتِ اسْت وَ نِيَا زَمَنْدِ پَايْدَارِيِ وَ دَلِيرِيِ وَ شَكِيْبَانِيِ وَ نِيَز هَمْدَسْتِيِ وَ هَمكارِيِ وَ هَمراهِيِ مُشْفِقانِ هَم مَقْدَمِ.

چَنْدِ دَه سالِ بَقَايِ سَر فَرَا زَانِه وَ بِه شُمارِه دُويَسْتَمِ رَسِيْدِنِ مَجَلَهٗ پُر بَرگِ وَ بَارِيِ چُونانِ آيْنِه پَزُو هَشِ كِه خُودِ اَز مَطْبُوعَاتِ وَ اَبَسْتِه بِه نِيهادِيِ اسْت رَسْمِيِ، اَعْنِي: «دَفْتَرِ تَبْلِيغَاتِ اِسْلَامِي حُوزَهٗ عِلْمِيَهٗ قُم»، بِي هِيچِ گُمانِ لَاقِلِ اَز دُو چِيْزِ حِكَايَتِ مِي كُنْد:

نَحْسَتِ، هَمَّتِ بَلَنْدِ وَ عَرْمِ «اُسْتُوار» وَ صَدالْتَبَهٗ «شِگَنِ نَا پَذِيرِ» سَر دَبِيرِ كَارْدانِ رَاه شِناسِ وَ دِيگَرِ گَرْدانَنْدگانِ مَجَلَهٗ.

دُومِ، هَمْدَلِيِ وَ هَمسُويِيِ وَ هَمراهِيِ نِشَبِيِ مَسْؤُولانِ فَرادَسْتِ دَر نِيهادِ مَثْبُوعِ.

دَر بارِهٗ اَن اُولِيِ كِه جايِ كوچْكِ تَرِينِ تَرديدِ وَ چِه وَ چُونِ وَ چَنْدِيِ نِيَسْت؛ وَ بَخُصُوصِ اَز اَهْلِ بَصِيرَتِ وَ مَعْرِفَتِ وَ اِنصافِ هِيچِ كَسِ رَا نَمِي شِناسَم كِه تَرديدِيِ دَاشْتِه بَاشُد دَر شُموخِ مَقامِ عِلْمِيِ وَ فَرهَنْگِيِ وَ بُلَنْدَايِ هَمَّتِ حَضْرَتِ اُسْتادِ آيَهٗ اللهُ حَاجِ شَيْخِ مُحَمَّدِ عَلِيِ مَهْدُويِ رَا - مَدَّ ظَلَهٗ.<sup>۵</sup>

۵. با اجازه خوانندگان فهيم و بصير، استاد محمدعلي مهديوي راد را - برخلاف آنچه آشکارا محبوب و مژغوب گشيري از حوزويان معاصر ماست! - «دکتر» خواندم؛ چرا که اگرچه مرتبت دکتری در حق جناب ايشان مُحَقَّقِ اسْت، بِه گُمانِ رَاقِمِ، اَيْنِ لُفْظِ وَ اَيْنِ لَقْبِ اَلْبَيْتِهٗ مُخْتَرَمِ، بَر مَرَاتِبِ وَ اَلْقَابِ پِيَشْگُفْتِه شَان هِيچِ نَمِي اَفزَايَد؛ بِه ويژهٗ دَر زَمَانِه اَي كِه - بِه قَوْلِ آقايِ اِسْماعِيلِ اَمِينِي شاعِر: «خَاكِ ايرانِ يَكْسَرِ اَز دُكْتَرِ پُر اسْت» وَ «بَهْتَرِينِ سَرگَرَمِيِ مَادُكْتَرِيِ اسْت» وَ «عَدَه اَي مَشْغُولِ دُكْتَرِ سَازِيِ اَنْد / عَدَه اَي سَرگَرَمِ دُكْتَرِ بَارِيِ اَنْد»؛ وَ بَدِينِ تَرْتِيْبِ، دِيگَرِ اَحَدِيِ اَز اَهْلِ عِلْمِ وَ اِقْعِيِ، بَا دَر مِيانِ اَمْدَنِ لَقْبِ «دَكْتَرِ»، ذُوقِ زَدِهٗ نَخُوا هَدِ شُد! ... بَمَا نَد كِه شَانِ عِلْمِيِ وَ مَنِيَشِ وَ اَلَايِ اُسْتادِ مَهْدُويِ رَا، بَكَلِيِ فَرَا تَر اَز اَيْنِ «مَبَاجِثِ اَلْفَاظِ» اسْت!!!

وَأَمَّا دَر بَارَهُ دُوْمی نِیز گِمانَمند نَباید بود؛ چه، - به تَعْبیرِ شایعِ دَر مَحَاوَرَاتِ - «صَابون» اِدَارَه جَاتِ به تِنِ هَمَهُ ما خُوْرده است - و می دانیم دَر کِشَوْر عَزِیْبْتَر از جَانِ ما، بِنایِ تَمَشِیْتِ اُمُورِ دَر غَالِبِ دَسْتِگَاهِ هَايِ دَوْلَتِی و شِبْهِ دَوْلَتِی - که نِهَادِ مَثْبُوعِ آيِنَه پِژوهِشِ اَز نَوْعِ اَخِیْر به قَلَمِ تَوَانَد رَفْتِ - بَر «اِمْتِناع» است و «عَدَم» - به قَوْلِ طَلَّابِ عُلُومِ قَدِیْمَه: - «اِلَّا مَا حَرَجَ بِالذَّلِیْلِ»! ... یَعْنِی: کَافِی است تا اَز تَرایِ سَادَه تَرینِ کَارِ مَمِکِنِ سَر و کَارِتَانِ بَا نِهَادِی رَسْمِی بَیْفِتَد، و اَنگَاهِ بِي اَن که عَزَضِی و مَرَضِی دَر کَارِ بَاشَد، هَزَار و یکِ مَانِعِ مَنِیْعِ پِیْشِ پَايْتَانِ پَدِیْدَار گَرْدَد تا عَطَايِ مَطْلُوبِ رَا به لِقَايِ حَضْرَاتِ مَخَادِیْمِ بَبَخْشِیْد و اَز سَر هَر اَنچَه می خَواستَه اید گَرْد و خَواستِ، بَبِکَبَارَه بَر خِیْزِیْد و دَر گَرْدِیْد و مِثْلِ ما عَوَامِ مَسَاکِیْنِ بَگُویِیْد: «حَرِّمَ اَز کُرْگِی دُمِ نَدَاشْت»!!!

بِي هِیْچِ گُمانِ اُسْتادِ مَهْدُویِ رَادِ و هَمْکَارانِشَانِ - حَفِظَهُمُ اللّهُ تَعَالَى و سَدَّدَ حُطَّاهُمْ - نِیز بَارَهَا طَعْمِ تَلْخِ چُنِیْنِ رُوبَارُویِ هَا بَا مَوَانِعِ و زَوَادِعِ رَا چَشِیْدَه و اِیْنِ جَا و اَن جَا، دَر دَوَا پِیرِ گُونَا گُونِ، بَا کَار گَزَارَانِیِ بِي تَمِیْزِ و بِي دَسْتِ و پَا و دَر عَیْنِ حَالِ مَانِعِ تَرَاشِ و مُشْکِلِ اَقْرَبِیْنِ و پُرْمُدَّعَا مَواجَهْ شُدَه و حَرْفِ هَايِ سَخِیْفِ و نَا مَرْبُوطِ شَنِیْدَه و بَارِ مَلالِ بِي پَايَانِ کِشَاکِشِ بَا چُنِیْنِ گُشْتَاخِ رُویَانِ و بَیْهَدَه گُویَانِ رَا بَر دُوشِ رُوحِ کَشِیْدَه و عاقِبَتِ به پُشْتِوانَه صَبْرِ و نَبَاتِ بَر مُشْکِلَاتِ فائِقِ اَمَدَه اَنْد ... آری! دَر اِیْنِ شَکِی نِیْسْتِ که اِیَّامِ آيِنَه گَرْدَانِیِ اِیْنِ عَزِیْبَانِ، یِکَسَرَه نُقْلِ و نَبَاتِ نَبُودَه است؛ لَیْکِ یَقِیْنِ دَارِمِ اَز اَن سَویِ نِیْز مُدِیْرانِ فَرَهَنْگِ دُوسْتِ و دَر یِچَه کُشَایِ و دَانِشِ پَرُورِیِ دَر رَدَه هَايِ دِیْگَر بُوْدَه اَنْد تا نَگُذَارَنْد جَماعَتِ بِي بِضاعَتِ و نَا تَرَا شِیْدَه حَقُودِ لَدُودِیِ که هَمِیْشَه هَمَه جَا هَسْتَنْد و نَه خُودِ کَارِ سُوْدُ بَخْشِیِ می گُنْدند و نَه تَکَا پُوهَايِ سُوْدَمَنْدِ دِیْگَرانِ رَا تَرِمی تَابَنْد، بَا عِبَاوَتِیِ که دَر طِباعِ پَلَشْتِ اِیْشانِ مُؤَكَّد است و مَعْرُوفِ حُضُورِ دَر اَشْنايَانِ صَا حِبْ دِلِ، و بَا ذُهْنِ هَايِ عِلِیْلِ نَکَبْتِنَاکِ واپِشِ مَانْدَه اِیِ که اَز اِدْرَاکِ مَقُولَاتِ شَرِیْفِیِ چُونِ کَمالِ و جَمالِ و جَلالِ سَخْتِ نَا تَوانِ است و به حَقاَرَتِ و دَنائَتِ خُوْگَرِ و به سَویِ سَفالَتِ گَرایانِ، ... آری! نَگُذَارَنْد چُنِیْنِ فُرو مایِگانِ، به جَهالَتِ و وَفا حَتِیِ که اَز اِیْنِ زُمرَه نَادانِ کُوتَه بَیْنِ پُر لافِ و گَزافِ مَعْهُودِ است، آيِنَه گَرْدانانِ گَرْمِ پُویِ ما رَا بَبِکَبَارَه اَز اَنچَه می گُنْدند باز دَارَنْد و دِلْ سَرْدِ و پُرْمُزْدَه سَا زَنْد و پَايِ پُویَه و زَفْتارِ و زَعْبَتِ گُفتارِ و نِوِشْتارِ اِیْنِ نَا زَنْبِیْنانِ رَا بَر بادِ دِهَنْد! ... اَگَر چُنانِ یَارانِ و هَمْدِلانِ و مُشْفِقانِ نَباشَنْد و مَانِعِ سَنَگِ اَنْدازِیِ هَايِ اَرادِلِ نَشُوند و راهِ رَا بَر پَلَشْتِیِ هَايِ اَجامِرِ فُرو نَبَنْدند، بِي کُفْتِ و گُویِ، هَمانِ مُشْتِیِ بِي فِکْرِ کَمِ سَوادِ رَا که هَمِیْشَه و هَمَه جَا هَسْتَنْد و دَر اَز دَسْتَنْد، می رَسَد تا هَر آيِنَه رِشْتَه مُبارِکِ اِنْتِشَارِ نَشْرِیْهٔ مَتَبِیْنِ و زِیْنِیِ رَا که سالِ هاسْتِ رُوشَنیِ بَخْشِ دِلِ و دِیْدَه فَرَهَنْگِ مَدارانِ است، دَر طَرَفَه اَلْعَیْنِیِ به دَسْتِ بِي کَفایَتِیِ خُویْشِ بَگُسَلانَنْد ... دَر اِیْنِ، سَر سَوزَنیِ تَر دِیْدِ رُوا مَدارِیْد!

مَنْ بَنْدَه بَر دِیْدَه و رِیِ عِلْمِیِ و رُوشَنیِ بِنِیِ فَرَهَنْگِیِ اَن مُدِیْرانِ و پَايْمَرْدانِ دِیْگَر که جِمایَتِ اَز آيِنَه پِژوهِشِ و اِنْتِشَارِ اَن رَا دَر عَهْدَه کَفایَتِ دَاشْتَه اَنْد، هَر که و هَر جَا بُوْدَه اَنْد و هَسْتَنْد، اَقْرَبِیْنِ و تَنایِ و اِفْرَمِیِ خَوانَمِ و می دَانَمِ که جُز به پَايْمَرْدِیِ مَرْدانِ مَرْدِ چُنِیْنِ کَار هَايِ بُرُگِ و مَانْدَنیِ دَر فَرَاخْنايِ

فرهنگِ ایران صورت نمی‌بندد و نخواهد بست... أَجْزَلَ اللَّهُ حَظَّهُمْ مِنَ السَّعَادَةِ، وَرَزَقَهُمُ الْحُسْنَى وَزِيَادَةَ!

می‌دانم، آری! نیک می‌دانم که برخی از خوانندگانِ تَنگ حوصله با خویشستن می‌زکند و می‌گویند: آخر، چه جای چنین سپاس‌داری پُر آب و ناپ‌کودکِ مزاجانه است؟! مگر این که مدیرانی وظیفه خود را انجام داده‌اند و پیش پای خادمِان فرهنگِ سَنگِ ممانعت نینداخته‌اند و این‌جا و آن‌جا نیز راهی راه‌مورا کرده‌اند، جای این همه اعجاب و امتنان دارد؟!... عَرَضِ مُخْلِصِ این است که: آری! آری! دارد! دارد!... در سرزمینی که باگمالِ شرمساری، بسیاری از متصدیان این دفتر و آن دیوان و سررشته‌داران کارهای خرد و کلان، از خَدِ اَقْلٍ بَصِيرَتِ در بایست در کاری که می‌کنند عاری‌اند و چیزی به نام صُرورث‌های فرهنگِی را نمی‌شناسند و از تقدیمِ اَرَادِلِ بَرَأْفِضِ پروائی ندارند و در تَصْبِيحِ نام‌های نیک و دشت‌آورد‌های بزرگِ دیگران قُبْجی نمی‌بینند، دویشت شماره مجله سودبخشِ آپرومند و تأثیرگذار چاپ کردن، آن هم به طور پِیوسته و بدون گسست‌های معهود از مطبوعاتِ سلسله‌وار در ایران، براستی از خوارقِ عاداتِ فرهنگِی است، و چنین خرقِ عادتِ، جز با هم‌راهی و حمایتِ چنان مدیرانِ وظیفه‌شناس مانع‌نا تراش و یاریگرو راه‌گشایی شدن نبوده است... می‌گویید: به وظیفه‌شان عمل کرده‌اند و هنری نکرده‌اند!... می‌گویم: همین عمل به وظیفه در چنین روزگار و در این جغرافیا، نه فقط هُنر، که خود عینِ کرامت است!

باید واقع بین باشیم و سَنج‌های این جغرافیای ناهموارِ صدالبته "نظر کرده" و "اهورائی" مان را همواره مد نظر داشته باشیم!... آری! در جاهای دیگر سَنج‌های دیگری در کار است؛ ولی ما باشندگان این جاییم، نه آن جاهای دیگر.

مثلاً، انتشارات بریل در لیدن هلند، همان ناشری که تاریخ جهانگشای جُوبنی ویراسته علامه مُحَمَّد قزوینی - طاب نراه - و ده‌ها و صدها کتابِ مَهْمِ از جِ دارِ دیگر را در قلمرو شناخت تاریخ و فرهنگ و ادبیاتِ ما مسلمانان انتشار داده است و معروفِ حضور همگان است، چیزی در حدود چهار قرن عمر دارد... بسیار خوب! داشته باشد! به من و شما چه؟!... ما در سرزمینی زندگی می‌کنیم که همه چیز همواره در حالِ تَغْییر و تَبْدُلِ بوده است و غالباً نیز رو در اَضْمِحْلالِ و فُرُوپاشی داشته است، و پنداری صغیر و کبیر دست به دست هم داده‌اند تا هیچ چیز برقرار پیشین خویش نباشد و نماند... زهدای فرهنگِی، بل هیچ نهادی، در کشور ما بقای طولانی ندارد و حتی موانع قانونی محکمی چون سُنَّتِ شرعی "وَقْف" نیز از دیرباز نتوانسته است در برابر این بی‌تابی اجتماعی و سیاسی و... دوام آورد و بقای کند.

پُل و جاده و گرمابه و مسجد و رباط هم که جای حضور همگان بوده است و هیچ آدمی، از عالم و جاهل، از آن بی‌نیاز نبوده، در این اقلیم بقا نداشته است و ندارد؛ تا چه رسد به مجله‌ای فرهنگی

که در موقفیت آمیزترین وجه مُمکِن مُتَصَوِّر نیز تنها خواصی ناس را به مخاطبت می گشود و اکثر قریب به اِتِّفَاقِ خَلِیْقِ اَزْبُنْ با آن کاری نداشتند و از بود و نبودش اِطْلَاعِ!... گفتم: گرمابه... یادی کنیم از حَمَامِ حُسْرُوآقا (حُسْرُوآغا) که از اَبْنِیَه موقوفه اِصْفَهان بود در عَصْرِ پادشاهی سَلْسِلَه صَفَوِی و یکی از عِمَارَاتِ پُرشُمَارِ عَامُ الْمُنْفَعَه آن روزگار بود که از همان قدیم هم وجه و وجهه فرهنگی داشت؛ چه، عَوَائِدِ آن راویژه "اِسْتِنْسَاخِ کِتَاب" قرار داده بودند، و خلاصه، آن گرمابه تاریخی، خود، سَنَدِی بود از رُزْمَنْد و دَرخُشَان از فَرهنگمَنْدِی گَدَشْتگانِ ماکه در کِنَارِ عُسَلْ تَرَاوَزْدَنْ و نوره گشیدن و شوخ از تن بازگرفتن هم، از حاجاتِ فِکری و دِمَاغِی جَامِعَه خویش عُمَلْت نداشتند! و چنین موقوفه ای به یادگار نهاده بودند. در عَصْرِ تَجَدُّد و سَکَلْ گیریِ نِهَادهای رَسْمِی حَافِظِ مِیرَاثِ فَرهنگی نیز، این گرمابه تاریخی، به ثَبْتِ اَنَارِ بَاسْتَانِی رَسیده و تَحْتِ نَظَرِ اِدَارَه مِیرَاثِ فَرهنگی قرار گرفته بود... چه دردسرتان دهم؟!... جایی دیگر، بَشْرَحِ دَر بَارَه حَمَامِ حُسْرُوآقا قَلَمِ فَرسوده ام... همین اندازه عَرْضِ کُنَم که چند ده سال پیش، یک شب، اِصْفَهانیان به خواب رفتند و صُبْح که از خواب بَرخاستند، دیدند این بِنایِ تاریخی ثَبْت شده که بیخ گوشِ مِیدَانِ نَقْشِ جِهَان و اَبْنِیَه تاریخمند دیگر بود، شبانه به دَسْتِ جِهَالْتِ فُرومایگانی چُنْد تَخْرِیب شده است! و جُز خَاطِرِه ای و بَعْضِ نِگَارِه ها که سِتِیَا حِانِ فَرَنْگی از روزگار آبادانی اش به دَسْت داده اند، از آن بِنایِ قدیم و یادگارِ سَلَف، چیزِ دَرخوَرِ یادگَرِدی بَر جَای نیست!

الحاصل، ما چنین مردمانی هسْتیم و اَنَارِ تاریخی ثَبْت شده مان را هم به همین آسانی بَر بادِ فَنَا می دِهیم! به فَنَادَنْ پُزوهشگده و اِنْتِشَارَات و مَجَلَه و مَآنِدِ این ها که صِدَا بَتَه سَهْلْ تَر است و بی مَوُونه تر، و دَر قَالِبِ تَعْبِیْر و تَحْوُلَاتِ هَر روزه اِدَارِی و سَازْمَانِی، چوَنان "اَبْ خورْدَنْ" صَوْرَت می تَوَانَد پذیرفت! و می پذیرد!... اِدَارِه ها اِدْعَام می شَوْنَد. مُدِیْرِیَّتِ هَا تَعْبِیْرِ می کُنَنْد. ضَرْوَرْتِ هَایِ جَدِید و مَصْلَحَتِ هَایِ نُو، چَشْم و دَلِ کارداران را می رُبَایَنْد؛ و اَلْفَاتِخَه!

"بُنِیَادِ فَرهنگِ ایران" با آن طول و عَرْض و عَظْمَتِ اِنْتَاچِ پَهَنَاوَرِ فَرهنگی اش چه سُد؟!... زَفْتِ دَر دِلِ "مَوْسَسَه مَطَالَعَات و تَحْقِیْقَاتِ فَرهنگی"؛ آن یکی هم از پَسِ سَالِیَانِ چِرْخِ رَد و شُد همین "پُزوهشگاهِ عُلُومِ اِنْسَانِی" فِعْلِی که مَطْبُوعَات و مَنَشُورَاتِ کُنُونِی اش، یَا دَاوَرِ هَمِه چیز هسْت جُز آن مَرْغُوبِیَّت و مَطْلُوبِیَّتِی که دَر سَلْسِلَه مَنَشُورَاتِ بُنِیَادِ فَرهنگِ ایران بود و هَنوز نیز هسْت و زِیْبِ کِتَابْخَانِه هاست.

آیا "اِنْتِشَارَاتِ عِلْمِی و فَرهنگی"، پس از چُنْد دهه، باز تَابَنْدَه قَابِلِیَّتِ هَایِ چَشْمِ گِیْرِ سَلَفِ خَوِیْش، یَعْنِی: "بَنگَا ه تَرْجَمِه و نَشْرِ کِتَاب" و "اِنْتِشَارَاتِ فَرَا نِکَلِیْن"، است؟ ... حَاشَا و کَلَا!

"بُنْیادِ شاهنامهٔ فردوسی" که میراثِ استادِ آنوشه یادِ مُجْتَبِیِ مینوی بود، گُجَازفت؟! ... هَمَانِ "مُؤَسَّسَةُ مَطَالَعَاتِ وَ تَحْقِیقاتِ فَرَهَنگی" پِیْشِگُفْتَه (/) "پژوهشگاهِ علومِ انسانی" سِپَسین) "بُنْیادِ شاهنامه" را بَلْعید و عاقبتِ هَمِ اَز "هَضْمِ رابِع" گُذَرانید! ... یَک چَند اُتاقی درازا، دَرگُجی، به بَقایایِ "بُنْیادِ شاهنامه" ویژه ساخت و عُمده تَرینِ کاری که دَر اِدامهٔ راهِ بُنیادِ صَورتِ داد، بازچاپِ بَعْضِ کارهایِ پیشین و اِنْتِشارِ کارهایِ دِیگَری بود اَز کارگِ هایِ نیمه کارهٔ بُنیاد، و اَز پَسِ آن، فُرو بَشتَنِ دَفْتَرِ این میراثِ شایگانِ مینوی؛ اُن سان که طَرحِ بُرُزگِ اُستادِ مُجْتَبِیِ مینوی و هَمکارانش بَرایِ تَضحیح و نَشْرِ شاهنامهٔ فردوسی، اَز بَرایِ هَمیشِه به تاریخِ سِپَرده شُود! ... و شُود!

سَـرِ دَخمِه گَرَدند سُرُخ و گَبود تو گُفتی که بَهـرام هَرگِز نَبود!

دَر بارهٔ کِتابخانه و یادداشت‌هایِ مینوی که مِلکِ مِلتِ ایران بود و اَلتَبْتَه دَر اِختیارِ هَمَانِ نِهادِ اِهمالِ کارِ کِرْحَتِ پِیْشِگُفْتَه، و دَر بارهٔ آنچه دَر طوَلِ چَند دَهِه بَرانِ گَنجینه رَفْتَه است، هِیچ نَمی گویم. اَنان که دَسْتَرَس دَارند، پایِ صُحْبَتِ دَکترِ مَحْمَدِ دَهقانی بَنشینند و اَز او که اِیْک چَند سالی است دَر صَدِ سامانِ دَهی یادگارهایِ اُستادِ مینوی دَر اُن مَجْموعهٔ گَمابیشِ اَز یاد رَفْتَه بَرآمده است، بَشُنوند که بَرانِ مَجْموعهٔ بی ماننْد دَانش و هُنر و فَرهنگ و آگاهِی چِه هار رَفْتَه است و اَکْنون که او می کوشد پاره هائی اَز اُن را اِخیا گُند، با چِه پیشینه ای اَز اِهمال و اِبْتِذالِ مُواجَه می شُود و کِلنجار می رُود! قَصِدِ نَقالی و نوحه خوانی و مویه گَری نَدازم. دَر این مَقام، سودی هَم دَر این کار نَمی بَینم. به قولِ رودکی:

رَفْتِ آن که رَفُـسْت و اَمَدِ اَنکِ اَمَد بود آن که بود؛ خیره چه غم داری؟!

مَقْصودَم اَز این تَطوِیل - که اُمیدوارم "بِلاطائِل" نَبوده باشد - هَمین است و بَس که اِسْتِمْرارِ بَخْشیدَن به کاری فَرهنگی چونان اِنْتِشارِ مَجَلَهٔ اَینهٔ پژوهش، دَر ایران، به مَعنایِ دَقیقِ کِلِمَه "حَرْقِ عَادَت" بوده است؛ و نادر اَفْتَد!

\* \* \*

یکی اَز نیکوئی هایِ اَینهٔ پژوهش، و دَر واقع یکی اَز عوامِلِ دَوْلَتِ پاینده و روتقِ فَراینده اش، آن است که بابِ تَعْییر و تَحْوُل و تَطوُّرِ بَرانِ مَفْتُوح است و اَینه گردانانِ هِیچ اِلْتِزامِ مُصْرَانه ای بَدین قاعدهٔ سَخیفِ عوامانه ولی شایع که می گوید: «حَرْفِ مَرَدِ یَکِی است!» نَدارند.

دَر شُماره هایِ سال هایِ اَغازینِ اَینهٔ پژوهشِ بَخْشِ مُصاحَبَه و گُفت و گو و جود داشت و گُفت و گوهایِ خوب و اَرزنده ای هَم با بَعْضِ اَربابِ عِلْم و قَلَمِ صَورت می دادند که اَز اُن شُماراست، مُصاحَبَه ای خواندنی با کِتابِ شِناس و نُسْخه پژوه و فِهرِسْتِ نویسِ فَقید، شادروانِ اِستادِ عَبْدِ الحَسینِ حائِری

- طیب الله نراه. پسان تر آن باب مصاحبات فرو بسته شد. چرایش را برو سنی نمی داتم؛ لیک خیال می گتم آینه گردانان در فرو بستن آن باب، کار خوب سنجیده ای کردند. به تجربه دریافته ایم که اصرار بر اشتمرار بخشی ویژه مصاحبه و گفت و گو در مجلات فرهنگی، غالباً به نوعی سخافت و ابتدال و بی مایگی منجر می شود. پرو ندام از این که بصراحت مثال بیاورم. نمونه بارز آن، مجله کیهان فرهنگی بود. در سال های آغازینش مصاحبه های خوب جان دار تأثیر گذاری داشت که حتی در دو جلد کلان زیر نام میراث ماندگار باز چاپ گردید، و آن دو جلد که طالبان بسیار یافت، از بهترین و خواندنی ترین کتاب های نوع خود بشمار است. من بنده خود از سال های دور همواره خواننده و خواننده این گونه گفت و گوها بودم. نخستین شماره ای از کیهان فرهنگی که خریدم، همان است که با مصاحبه بازنده یاد دکتر محمد جواد مشکور - رحمه الله - آغاز می شد و تصویر آن استاد را نیز بر روی همان جلد مقوایی گدائی آن سال های عشرت داشت. از آن پس، تا سال ها رشتن آن گفت و گوهای کیهان فرهنگی را پی می گرفتم و در عالم بچگی و نوجوانی از آن مصاحبه ها چه بسیار چیزها آموختم و با چه بزرگانی آشنا شدم! پاره ای از مصاحبه ها هم در همان کیهان فرهنگی بود که نه در آغاز مجله و با درج طرح و تصویر چهره شخصیت مورد گفت و گو بر روی جلد، بل در میانه های آن جایی داده می شد ولی از حیث قدر و قیمت اختیار بعض نکات با اهمیتیت، از آن مصاحبه های اصلی هیچ کم نداشت؛ بل در غایت قیمت مندی و اهمیتیت بود؛ و یکی از آن جمله، گفت و گویی است با استاد انوشه یاد، شیخنا فی الروایه، علامه دکتر احمد مهدوی دامغانی - رفع الله تعالی شریف رتبه و قدس رکتی تربته -، که پاره ای از مضامین و بعضی عباراتش درباره خدمتگزاری به ساخت مقدس اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - همیشه در خاطر داعی تازه است و در مجالس و محافل دینی، بارها و بارها مورد اشتشهاد این بنده گمترین - عفا الله عنه - بوده. گویا مع الأسف آن مصاحبه ارزشمند استاد مهدوی دامغانی - قدس الله روحه العزیز - کمتر دیده شده است و عجاله در یاد ندام که جایی هم باز چاپ شده باشد. ... القصه، هرچه گذشت، آن سلسله مصاحبه های فربه و کرامند کیهان فرهنگی زار و نزار تر شد و به ویژه با تحولاتی بنیادین که در مدیریت آن مجله پدید آمد، گاه کسانی ظرف گفت و گو (بخوانید: تبلیغ و ترویج!) قرار گرفتند که ای بسا اهلیت آن را نداشتند و أحياناً پیدا بود که - به اصطلاح شایع در محاوره -: "کفگیر به تبه دیگ خورده است؛" و زفت آنچه زفت! ... در دسترتان ندهم! ... مصاحبه و گفت و گوی مطبوعاتی، چیز خوبی است، ولی به شرطی که محتوای خوب و پروپیمانی داشته باشد و بسا گفت و گوها که خوب از کار در نمی آید؛ و خلاصه، آینه گردانان، از کارهای خوبشان، همین بود که نخواستند مضرانه و به هر بهما مصاحبه و گفت و گو داشته باشند. ... ذهن خوانندگان که زباله دان نیست تا کسی بخواهد آن را با مهملات هر بافنده خراف یاوه بافی پر کند!

از دیگر بخش های آینه پژوهش که با مرور زمان حذف شد، بخش "معرفی اجمالی" بود. زمانی

در همین بخش "مَعْرِفِي اِجْمَالِي" یادداشت‌های خوب پُخته‌نکته‌دار ناقده به قلم اُمثال اُستاد علی‌رضا دَکاوَتی قراگزلو - زید عَزَّةُ العالی - چاپ می‌شود و من بنده خود از مُشْتَریانِ پروپاقرص این یادداشت‌های کوتاه و نَفْد‌های فُشردۀ آندیشه‌برانگیز و نُکته‌آموز بودم. آندک آندک در بَخْشِ "مَعْرِفِي اِجْمَالِي"، سَر و کَلِّه یادداشت‌های مُروری گم‌مُخْتَوائی پیدا شد که فُصول و اَجْزای کِتَاب را برمی‌شُمرد و کَلِّتائی گم‌فائده دربارهٔ مُخْتَوایِ هَر بَخْشِ گُزارش می‌گرد و گاه آن قدر کَلِّی بود که حُضورِ غَالِبِ این مَطالِبِ و مباحث را خود خوانندگان فاضل آشنا به موضوع، بدون خواندن چنین یادداشتِ مُروری بی‌رَمقی نیز می‌توانستند حدس بزنند!... آینه‌گردانان، در غیابِ مَعْرِفِي‌های خُرده‌بینانه و نُکته‌سَنجانه‌کار آمد، از سَر دیده‌وری و چنان که می‌سزید، بساط آن‌گونه "مَعْرِفِي اِجْمَالِي" کَلِّی‌گویانه قَلیلُ الجَدوی را هم جَمع کردند و از آن مُخْتَصِرِ چَشْمِ پوشیدند و بدین ترتیب آن بَخْشِ مُخْتَصِرِ رُوبه‌موت بحق خُذف شد. از آن پس، اگر هم نُقد و مَعْرِفِي مُجَمَلِ ولی جان‌داری به دشتشان رسید، آن را با همان نُقد و مَعْرِفِي‌های مَبسوط هم‌راه و هم‌نشین کردند و لُزومی ندیدند تا بر تفسیمِ بُندی حَجْمی مقالات که در بَعْضِ مَجَلاتِ مرسوم است - و البته که رشم پوچ ظاهر بینانه‌ای است! - پائ فشارند.

در مقابل، در شماره‌های اخیر آینه پژوهش، باب تازه‌ای گشوده شده است زیر نام "نکته، حاشیه، یادداشت"، که در آن انواع و اقسام یادداشت‌های کوتاه و قلم‌اندازهای مُجَمَلِ اَهْلِ اِطْلَاعِ نَشْر می‌شود: یک فائده تاریخی که در حاشیه نُسخه‌ای خَطی آمده است، یک نُکته باریک‌لَعوی که بر گفتهٔ فُلان فَرهنگ‌نویس نامور می‌توان افزود، حَلّ معنای بی‌نی نازک از شَعْرِ فُلان سَرآینده گهن، تَدکاری در بابِ صَبَطِ صَحیحِ فُلان اسم خاص، ... و نکات و فَرایِد و فَوایِد و عَوایِدِ دیگری از این قبیل. ... این بَخْشِ، از فائده‌مندترین بَخْشِ‌های چُنین مَجَلاتِ تَوانده بود و آینه‌گردانان در گشایش این بابِ مُبارک - که بَحْمَدِ اللّهِ پیش‌زهد و پیگیری داعی نیز در آن سَهْمی داشت - به همان راه دُرستی رفتند که زین پیش اُستاد زنده‌یاد ایرج افشار - تَعَمَدَه اللّهِ بِعُفْرانِه - نیز در جای‌های مُخْتَلِف می‌سپرد و از آن جُمله، در مَجَلهٔ آینده فُضلی گشوده بود زیر عنوان "حاشیه، یادداشت، نُکته" و در آن فُصل - که گاه دراز هم می‌شد -، همین‌گونه یادداشت‌های غَالِبًا کوتاه به قلم فُضْلايِ داخِل و خارج از ایران مَجالِ اِنْتِشار می‌یافت. لایذ آنان که درگذشته از خوانندگان آینده بوده‌اند، با راقم این سَطور هم‌دستان اند که بَعْضِ آن یادداشت‌ها، از حیثِ اَهْمیَّت و سود بَخْشی، از مقالاتِ مَطوّل و بظاهراً اصلی‌تر آینده هیچ گم‌نداشت.

العَرَضُ، گشودگی آینه پژوهش در برابرِ تَغْییر و تَطوُّر، و گوشِ شِئوای آینه‌گردانان از برای پیش‌زهد‌های گوناگون، و آغوشِ پذیرای مَجَلهٔ در مَواجِههٔ با تَجارِبِ تازه و نویسنده‌گان جدید، و اجْتِنابِ اَکید از سَنگوارگی تَدْرِیجی در اِتِخادِ سیاسَت‌های فَرهنگی، از مَحاسِنِ نمایانِ مَجَلهٔ آینه پژوهش است.

آنچه بر این محاسن صفات مزید گشسته است، ایستادگی و انعطاف ناپذیری بحق و بجای سردبیر آینه است - دام عژه - در برابر بعضی تغییرات ناصواب؛ که نمونه بارز آن، تن زدن اوست از تبدیل مجله آینه پژوهش - که بحمد الله تعالی هم علمی است و هم پژوهشی - به "مجله علمی - پژوهشی" مضطلح!

کیست که نداند غالب مجلات علمی - پژوهشی، در ایران، رونق و طراوت و حیات علمی نمایشی ندارند و بیشترک ابزاری شده اند از برای نوعی گسب درجات سازمانی و تجارت دانشگاهی و تحصیل معاش و مقام نویسندگان آرزاه استفاده از مزایای مقرر بر مقالاتی که در این مجلات به چاپ می‌رسند و با آن امتیازهای علمی و اداری و ترفیع و ارتقای دیوانی حاصل می‌کنند؟

گذشته از این کارگرد بازاری و معیشتی مقالات و مجلات علمی - پژوهشی که برجهت‌گیری و سطح محتوای آن‌ها نیز اثر نامبارکی گذاشته است، ساختارهای خشک از پیش تعریف شده از برای چیزنویسی در این مجلات هم، از جذابیّت و گیرائی مقالاتشان کاسته است و برخلاف آنچه در مجلاتی چون یادگار و یغما و سخن و راهنمای کتاب و... تجربه می‌گردیم، ساختاری بی‌روح و متصلب نگارش در مجلات علمی - پژوهشی، بسیار بندرت خواننده دانش پژوه عادی را بر خوان این مجلات عبوس می‌نشانند و به التذاذ از خواندن و بازخواندن مقالات فرامی‌خوانند. بیشینه آنچه به نام مقالات علمی - پژوهشی می‌بینیم و می‌خوانیم، مقالاتی است بی‌بهره از گیرائی لازم که در بهترین صورت مفروض، نتایج تحقیقات سودمندی را در اختیار ما می‌گذارد بدون آن که خواندن آن‌ها مانند آنچه از قلم قزویی‌ها و همائی‌ها و فروزانفرها و میثوی‌ها و خائری‌ها و یارشاطرهای تراوید، لذت روحی عمیق و ماندگاری نیز ببخشند. این تازه صفت غالب مقالات علمی - پژوهشی ممتاز و آزرزنده است؛ و چرا باید رود در پاپستی کنیم و نگوییم که اکثر مقالات علمی - پژوهشی روزگار ما آن قدرها هم ممتاز و آزرزنده نیست؟!... کثیری از مقالات علمی - پژوهشی مضطلح، مشتتمل است بر چینی متفاوت و مقرون به برداشت‌های خام و قشری از معلوماتی گهنه و قالبی، در کالبد الفاظی منجمد و بی‌روح و گاه درهم و برهم. پیداست چنین مقالات سطحی و جامدی که غالباً از هرگونه غوررسی و ژرف‌نگری بدور است و بیش از هر چیز واگویی‌گر نیاز نویسنده‌ای (بخوانید: حاجت‌مأموری معذور) است که بناچار می‌خواسته کاغذی چند را سیاه کند و کارنامه دانشگاهی یا پژوهشگاهی خود را از چیزی بیندازد و بیاماساند، جالب نظر سخن‌سنجان و صاحب نظران نیست.

اگر آینه پژوهش نیز در زمره مجلات علمی - پژوهشی درمی‌آمد و نردبان ارتقای تنی چند از آرباب مشاغل علمی و فرهنگی می‌شد و به ابزار حجم‌دهی کارنامه این و آن بدل می‌گردید، دیگر هرگز این مایه خواهند و خواننده و نویسنده نمی‌داشت که اکنون دارد... نگاهی به غالب مجلات علمی - پژوهشی پیرامونتان بی‌ندازید و آشکارا ببینید بعضی مجلات دانشگاهی پیشین که



روزگاری زنده و پویا بودند و خواهندگان و خوانندگان پُرشمار داشتند، چه سرنوشتِ رقت‌انگیزی پیدا کرده‌اند و چه سان به مطبوعاتی قلیل‌الانتشار بدل شده‌اند و به مثابتِ بخشی از لوازمِ اداری دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها درآمده‌اند که کارگردیِ مُشَخَّص و محدود دارند و عمده در خدمتِ "فضایِ وِظَر" همکارانِ آن‌دک‌شمار و مقاله‌پردازانِ ناگزیرِ وظیفه‌خوار در نهاد‌های رسمی‌اند و آز برای حَجْمِ دهی و برآماسانیدنِ کارنامه‌ها به کارگرفته می‌شوند، بی آن که در فضایِ علمی بیرون از دایرهٔ روابطِ اداری دانشگاهی و عالمِ وظیفه‌خواری و ناگزیری، چندان به کاری بیایند و بی آن که حتی خوانندگانِ بسیارِ پیشینشان دیگر نگاهی بدان‌ها بیندازند یا انتشارشان را انتظار بکشند!

سردبیرِ آینهٔ پژوهش که در کار خود بصیر و خبیر است و فوت و فنِ مجله نویسی را می‌شناسد و از چون و چنندِ عالمِ قرطاش بازی‌های لوسِ دیوانی هم آگاه است و کارِ علمی و فرهنگیِ راستین را از کارِ اداری و زُفجِ تکلیف‌های مرسوم تمییز می‌دهد و مجلهٔ فرهنگی را چونان آبرازی از برای ارضای نیازهای اداری دستگاهِ دیوانِ سالاری کاغذباز آماس اندیش نمی‌نگرد، در برابر دَمدمه‌های رویه‌بینان و وسوسه‌های گسانی که می‌خواستند آینهٔ پژوهش را نیز "علمی - پژوهشی" کنند، اِلَى آخِرِ الْقَضَا، ایستاد؛ و استوار هم ایستاد. بدین ترتیب، نه تنها آینهٔ پژوهش در مضایق و ساختارهای بی‌انعطافِ مجلاتِ علمی - پژوهشی مُصطَلَح، آن حیات و پویایی و ظراوتی را که داشت در نَبَاحَت، باگشوده ترشیدنِ آفاقِ کار و استقبالِ بیشتر از اهلِ تحقیق و تَتَبُّع، و بخصوص با فَعَالِیَّتِ شبانه‌روزیِ مدیرِ داخلیِ جوانِ جوانِ بَخْتِ پُرنگاپویش، امروز، آینهٔ پژوهش، به عرصهٔ چیزنویسیِ شماری از بهترین پژوهشگرانِ عرصهٔ مطالعاتِ اسلامی و ایرانی بدل شده و بیش از پیش بسیاری از غیرحوزویان را نیز - خاصه از جوانان و امیدآفرینان - جَدَب کرده و گرایانیده است تا دَسْتَاوَرِدِ تحقیقات و تأملاتِ خویش را در این مجله عرضه بدازند و روزروز آن را، نه به نام، که به صِفَت، علمی‌ترو پژوهشی‌تر سازند... زهی توفیقِ روزافزون!

اِبْتِکارِ عَرَضَهٔ گُشْتَرْدَهٔ مجلهٔ در "رایاِسپهر" (cyberspace / فضای مجازی) - که نتیجهٔ هم‌راهی ستایش برانگیز همان نهادِ متبوع و عقلائیَّتِ حاکم بر آن است -، بَزْدِ تأثیرِ فرهنگیِ آینهٔ پژوهش را چندچندان گردانیده و خوانندگانِ آن را از مرزهای اِحصَاپذیری‌های مَعْمُولِ فَرَاثِرِ نشانیده است. چنین است که آینهٔ پژوهش، از سوی اَرَبَابِ تحقیق، باچنان اِقبالی روزافزون مَواجِهٔ گُشْتَه است که هیچ مجلهٔ دیگری، در این قَلَمرو مطالعات، تا آن جا که مَن بَدُنْده می‌دائم، از آن برخوردار نیست.

\*\*\*

این آینه‌هایی که نَظَر خیره نمایند در دَسْتِ کدام آینه‌دار است؟ ببینید!

لَبِّ کَلَامِ این که:

۸. صایبِ تبریزی.

آینهٔ پژوهش ۲۰۰۴  
سال ۳۴، شماره ۲  
خرداد و تیر ۱۴۰۲

رَمَزِ اَصْلِي تَوْفِيقِ آيِنَهٗ پَرُوهُشِ رَا دَرِ صَلَاحِيَّتِ هَايِ عِلْمِي وَ عَمَلِي آيِنَهٗ گَرْدَانَانِ بَايَدِ جُسْتِ. تَعَامَلِ صَحِيحِ وَ مَدِّ پَرَانَهٗ بَا نَوِيْسَنَدگانِ مُخْتَلِفِ وَ مُدِيرَانِ نِهَادِ مَتَّبِعِ، عَلِي رَعْمِ تَنَوُّعِ وَ تَفَاوُتِ نَاكْرِيْرِ سَلَايِقِ وَ مَشَارِبِ - كِهٖ دَرِ جَامِعَهٗ مَا، خَاصَهٗ دَرِ سَالِ هَايِ اَخِيْرِ، اَيْنِ تَنَوُّعِ وَ تَفَاوُتِ، فَرَايِنْدَهٗ نِيْزِ شُدَهٗ اسْتِ، كَارِي اسْتِ كِهٖ بَهٗ صَبْرِ وَ حَوْصَلَهٗ وَ سَعَهٗ صَدْرِ فَرَاوَانِ مَقْرُونِ بَهٗ كَارْدَانِي وَ مَوْقِعِ شِنَاسِي وَ اِغْتِنَامِ فُرْصَتِ وَ مَالِ اَنْدِيْشِي نِيْزِ دَاْرَدِ؛ وَ آيِنَهٗ گَرْدَانَانِ بَهٗ بَرَكَّتِ بَرِ خورْداريِ اَزِ چُنَيْنِ مَوَاهِبِي، كَارِ نَشْرِ پَيُوْسْتَهٗ وَ بي گَسْسَتِ آيِنَهٗ پَرُوهُشِ رَا دَرِ دَرَاْزَنايِ سَالِيَانِ كَامِيَا بَانَهٗ بَهٗ پِيْشِ بَرْدَهٗ اَنْدِ.

اُمِيْدِ وَ اَرْزُو دَاْرَمِ آيِنَهٗ پَرُوهُشِ كِهٖ اَيْنَكِ دَرِ فَرَاخُنايِ مَطْبُوْعَاتِ اِيْرَانِي وَ اِسْلَامِي سَرْزُوِي شُدَهٗ اسْتِ سَايَهٗ اَفْگَنِ، دِيْرْتَرِ بِيَايِدِ وَ بِيْشِ اَزِ اَيْنِ هَا بِيَاْلَدِ وَ سَالِ هَايِ دَرَاْزِ دَوْسْتَدَارَانِ فِكْرُو فَرَهَنْگِ وَ آگَاْهِي رَا دَرِ سَايَهٗ سَارِ خُودِ اَسَاپِيْشِ وَ اَرْمِيْدِگِي دِهْدِ وَ بَسِي بِيْشِ اَزِ پِيْشِ مَايَهٗ نَاْزِشِ وَ سَرَفَرَاْزِشِ حَوْزَهٗ عِلْمِيَهٗ قُمْ - شَيِّدَ اللّٰهُ اَرْكَانَهَا - بَاشْدِ.

خُدَاوَنْدِ سُبْحَانِ آيِنَهٗ گَرْدَانَانِ رَا بَرِ سَعْيِ بَلِيْغِ وَ جِهْدِ جِهْدِي كِهٖ دَرِ اِسْتِمْرَارِ دِيْرِيَاْزِ اِنْتِشَارِ اَيْنِ مَجَلَهٗ حُجْثَهٗ كَرْدَهٗ اَنْدِ، كَاْمِگَارِي دَوْجِهَانِي كَرَامَتِ كُنَادِ! وَ هَمَهٗ كَسَانِي رَا كِهٖ دَرِ بَالِيْدَنِ وَ سَرَفَرَاْزِيْدَنِ اَيْنِ شَجْرَهٗ طَيِّبَهٗ سَهْمِي دَاشْتَهٗ اَنْدِ، پاداْشِ نِيْكو دِهَادِ!

صَاحِبِ اَيْنِ قَلَمِ - عَفِي عَنَهٗ -، نَهٗ تَنَهَا بِيْشِ اَزِ سِي سَالِ بَا مَجَلَهٗ آيِنَهٗ پَرُوهُشِ زِيْسْتَهٗ وَ دَرِ مَدْرَسَهٗ آيِنَهٗ پَرُوهُشِ دَرِ سِ اَمُوْزِي هَا كَرْدَهٗ، دَرِ دَرَاْزَنايِ سَالِيَانِ، اَرْمِهْرُو وَ هَمَسُخْنِي سَرِ دَبِيْرُو اَلْمَقَامِ دَانَا وَ هُوْشِيَاْرِ آيِنَهٗ وَ دُو مُدِيْرِ دَاخِلِي كُوشَا وَ اَرْجَمَنْدَشِ بَرِ خورْداريِ هَائِي يَافْتَهٗ اسْتِ كِهٖ جُمْلِگِي اَزِ عُنَايِمِ اَيَّامِ حَيَاتِشِ دَرِ شُمَارِ اسْتِ. ... اَيْنَكِ، وَ صُولِ آيِنَهٗ پَرُوهُشِ رَا بَهٗ اَسْتَانَهٗ اِنْتِشَارِ دَوِيْسْتَمِيْنِ شُمَارَهٗ، بَهٗ هَمَهٗ خُوانَنْدِگانِ وَ دَوْسْتَدَارَانِ اَيْنِ كَرَامِي نَامَهٗ وَ بَا اَلْأَخْصِ بَهٗ هَمِيْنِ سِهٖ عَزِيْزِ بُرُرْگُوارِ وَ مِهْرَبَانِ فَرُحْبَادِ مِي گُويِدِ: بَهٗ سَرِ دَبِيْرِ كَرَامِي وَ اُسْتَاْدِ عَالِي قَدْرِ، اَيَّهٗ اللّٰهُ شَيْخِ مُحَمَّدِ عَلِي مَهْدُوِي رَا؛ بَهٗ مُدِيْرِ دَاخِلِي پِيْشِيْنِ وَ سَرُوْرِ اَرْجَمَنْدِ وَ نَاْزِنِيْمِ، جَنَابِ اَقَايِ يَدِ اللّٰهُ جَنَّتِي؛ بَهٗ مُدِيْرِ دَاخِلِي كُنُونِي وَ دَوْسْتِ جَوَانِ سْتُوْدَهٗ خِصَالَمِ، اَقَايِ اِسْمَاعِيْلِ مَهْدُوِي رَا - اَعَزَّهْمُ اللّٰهُ تَعَالَى فِي الدَّارِيْنِ!

\*\*\*

بَهٗ قَوْلِ سَعْدِي شِيْرَاْزِي: «سُخَنِ دَرَاْزِ كَشِيْدِيْمِ وَ هَمَّچُنَانِ بَا قِيْسْتِ»؛ وَ بَهٗ قَوْلِ صَائِبِ تَبْرِيْزِي: «تَنَكَّسْتِ وَ قَتِ، وَ رَنَهٗ سُخَنِ بِي نِهَايْتَسْتِ».

اَزِ سُنَنِ مُتَّبِعِ گُويَنْدِگانِ قَدِيْمِ، يَكِي اَنْ بُوْدِ كِهٖ كُفْتَاْرِ خُوِيْشِ رَا بَهٗ لَفْظِي مُبَارَكِ پَايَانِ دِهَنْدِ وَ بَدَانِ فَالِ نِيْكو رَنَنْدِ. مَا نِيْزِ اَكْرَبِ خُواْهِمِ بَرَانِ "سُنَنِ" وَ بَرَايِنِ "سُنَنِ" رَفْتَاْرِ كُنِيْمِ، بَهْتَرَانِ اسْتِ تَا اِحْتِيَامِ كَلَامَمَانِ بَرِ هَمَانِ بَاشْدِ كِهٖ اِفْتِيْحِ اَنْ بُوْدِ:

اِنْتِشَارِ دَوِيْسْتَمِيْنِ شُمَارَهٗ آيِنَهٗ پَرُوهُشِ، فَرُخِ وَ فَرُخُنْدَهٗ بَا!

اِصْفَهَانِ مِيْنُوْنِشَانِ / بَهَارِ ۱۴۰۲ هـ.ش.